

جمهوری اسلامی، طراز سیاست و دال سیال حجاب

پویان صادقی

زمان حمله‌ی نهایی در ۹ مه، فریدا [کالو] و دیه‌گو [ریورا]، با هم، روی داربست‌ها بودند. تحت مدیریت «نماینده‌ی تام‌الختیار سرمایه‌دار»، آقای رابرتسون، نگهبان‌ها به‌زور نقاش و دستیارانش را بیرون کردند و دیوارنگاره را با تابلوهایی که روی آن آویزان کردند، پوشاندند. ورودی راهرو با برزنت سنگینی بسته شد و پلیس سواره، تجمع افراد در اطراف مرکز را کفلر ممنوع کرد. دیه‌گو [در کتاب پرتله‌ی آمریکا]، مطایبه‌گون، ماجرا را چنین توصیف کرد: «تمام شهر با بانک‌ها و صرافی‌ها، ساختمان‌ها و اقامت‌گاه‌های میلیونرهایش، فقط با یک تصویر از ولادیمیر ایلیچ به‌سوی ویرانی می‌رفت.»

(دیه‌گو و فریدا، ژان‌ماري گوستاو لوکلزیو)

لازمه‌ی تبیین مارکسیستی عین و، پشت‌بندش، دگردیسی امر عینی و شبه‌انضمامی به امر انضمامی، به‌دیده‌انگاشتن تضادها و شکاف‌هایی بنیادگذار است که گرایش‌های وضعیت از دل آن‌ها برمی‌آیند و صیروت می‌یابند. در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هر عینی تنها از ره‌گذر تبیین نسبتش با تضاد و شکاف است که معنا می‌یابد. یافتن واسطه‌ها، آن پراتیکی است که عین را به تضاد و شکاف پیوند می‌دهد و تظاهرات پدیدارها را به‌منزله‌ی یک ضرورت برمی‌نهد. در این روند، طرد عواطف و به‌دیده‌ی شک‌نگریستن به انگیزتارهایی که پی‌درپی و از سوی تظاهرات عین و پدیدار ساطع می‌شوند، لازمه‌ی ایستادن بر قرارگاه تضاد است. رسوخ انگیزتار ریختار تبیین را معوج می‌کند. تأثر از معصومیت انگیزتار برآمده از پدیدار، چشم اسفندیاری می‌تواند باشد، که با توجیهی اومانستی، تحلیل و تبیین لینیستی را از اسطقس بیاندازد. باید همیشه به یاد داشت که اومانسم آن دخل و تصرف وضعیت بورژوایی ست در ناخودآگاه؛

لذا در سطح تحلیل ره به عامیت می‌برد و در سطح گرایش طبقاتی به‌سوی بورژوازی. اومانيسم محصول ساختار سرمایه‌داری است. ساختار املاء می‌کند و سوژه بی‌هوا انشاء؛ انشایی که ساختار بر ناخودآگاه سوژه املاء کرده است. همان‌طور که معصومیت مرگ ندا آقاسلطان هیچ درجه‌ای از حقانیت را به جنبش سبز و انقلاب مخملی سال ۸۸ نداد، همان‌طور هم معصومیت مرگ مهسا امینی نمی‌تواند هیچ درجه‌ای از حقانیت به سرنگونی طلبی ساری در خیابان‌ها در روزهای جاری دهد. مرگ آقاسلطان در متن یک جنبش سراپا لیبرالی با رهبری‌ای متمرکز و با اهدافی مشخص رخ داد و این در حالی است که مرگ امینی جرقه‌ی یک جارکشی خیابانی‌ای رازده است که بر بستر افول جهانی لیبراليسم و لرت و دُرد "مجاهدینستی" اپوزیسیون، تنها "انهدام بی‌معنای اجتماعی" را از دور هویدا می‌سازد. برخلاف وقایع دی‌ماه سال ۹۶ و آبان‌ماه سال ۹۸ که ما آن‌ها را "خیزش‌های بی‌پیرایه" نامیدیم، اردو کشی خیابانی فعلی بر شکافی برآمد کرده که از آن هیچ ذره‌ای از امری خوش‌گوار توانش سرریز ندارد. اگر پیروزی جنبش سبز ره به تأسیس یک جمهوری لیبرال در مدار آمریکا می‌توانست بُرد، تداوم شورش فعلی، در صورت عدم خاموشی، تنها ره به "انهدام بی‌معنای اجتماعی" تواند بُرد.

پس برداشت‌هایی چشم‌نواز اما پست‌مدرنی چون "بدنی که می‌شویم"، "تئاتر مردم"، "جنبش‌های اجتماعی"، "مالتیتود" و ...^۱، که در سال ۸۸ از سوی چپ مکرر می‌شدند و این روزها دوباره متواتر می‌شوند، دانه‌ی ارزنی هم آتش‌تیه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی فروزان این سال‌ها را فزون نمی‌کنند که هیچ، بل که آب سردی هم بر آن می‌پاشند. تمامی بوهای مشام‌آزاری که سال ۸۸ به دماغ می‌رسیدند دوباره استشمام می‌شوند. راست سرنگونی طلب بی‌محبا از مرده‌نبودن طبقه‌ی متوسط سخن می‌راند؟ در مقابل، آحاد متکثر چپ دموکراسی‌خواه، که در مواجهه با "خیزش‌های بی‌پیرایه" مجبور به تشبث به ادبیاتی کمی ارتدوکس شده بود، مچش فی‌الفور باز شد.

نیز، برخورد به مسئله‌ی حجاب در ایران کنونی، به منزله‌ی قسمی صرفاً ستم مضاعف بر زنان تحت حاکمیت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و رژیم طبقاتی، و پرداختن بدان آن‌گونه که مثلاً فمینیسم مارکسیست ایرانی با آن مواجهه می‌کند، یا مواجهه با آن به‌مثابه سلاحي جهت سرکوب طبقات پایینی آن‌گونه که کسی مثل علی‌علیزاده گمان می‌دارد یا

^۱ به‌طور مثال بنگرید به نوشته‌های افرادی چون نرگس ایمانی، پرویز صداقت، مجید فنایی، هه‌ژین شاهو و ... در تارنگاشت نقد اقتصاد سیاسی، و نوشته‌های افرادی چون عادل مشایخی و فرشید مقدم سلیمی در تارنگاشت دموکراسی رادیکال.

^۲ «ما نمرده بودیم»، مهدی تدینی، سایت ایران امروز. یک جمله از این نوشته‌ی کوتاه نمونه‌نماست: «مردمی که چندین سال پایایی تورم چندده‌درصدی کمرشان را شکسته و سفره و جیبشان را به تاراج برده، در تجمعات و اعتراضاتشان یک شعار «میشتی» نمی‌دهند! در برابر این مناعت طبع نباید سر تعظیم فرود آورد؟». هم‌چنین بنگرید به مقاله‌ی نمونه‌واری دیگر، «تزهایی درباره‌ی جنبش "ما"» از کریم آسایش (منتشره در سایت اخبار روز) که در آن نویسنده شورش فعلی را مرکب از دو بخش مبتنی بر فریاد (محرومان) و مبتنی بر خواست (آرزومندان) می‌داند که بخش دوم همان طبقه‌ی متوسط است.

کاویدن آن تحت چارچوب‌های نظری‌ای چون نظریه‌ی تقاطع (ایترسکشنالیته)، که در حالت عام‌شان نیز از روش‌شناسی غلطی رنج می‌برند، وانهادن سویه‌ی اساسی‌ای است که درست، برداشتن آن است که برخورد صحیح را ممکن می‌کند: سویه‌ی سیاسی.

هیچ سطحی از بدیهی‌بودن یک مطالبه‌ی اجتماعی، بی‌واسطه دلالت سیاسی آن را مشخص نمی‌کند، آن‌هم مقوله‌ی کاملاً تاریخی و اجتماعی‌ای چون پوشش. پوشش یک برساخته‌ی اجتماعی است که در هر زمانه‌ای و مبتنی بر فضای معینی، اشکال گوناگونی به‌خود می‌پذیرد. لذا مطالبه‌ی حجاب اختیاری یا رفع حجاب اجباری، درواقع، نه تصدیق خودمختاری‌اش، بل که، در اصل، طلب یک برسازي اجتماعی بدیلی است که در زمانه کاپیتالیسم گلوبال آمریکایی، حد متوسطی از یک سبک‌زندگی طبقه‌متوسطی و بورژوازی حد و حدود آن را مشخص می‌کند و باقی‌هنجارهای پوشش سنتی را نیز به‌منزله‌ی آثار عتیق عهد کهن به تالارهای مد می‌کشد و دست‌آویز توریسم لیبیدینال می‌کند. لیکن عدم خودمختاری واقعی پوشش و خودمختاری خیالین و تصویرین آن، در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر تصدیق یک فانتزی مهتر بنیان دارد: خودمختاری و خودآیینی سوژه، همان سوژه‌ی دموکراسی، سوژه‌ی لیبرالیسم، همان سوژه‌ی زینده در جامعه‌ی مدنی که تقریباً کلیه‌ی آحاد نفوس یک دولت‌ملت را دربرمی‌گیرد و بقایش همان چرخش بی‌انتهای آن برای دخیل کردن بقایا و مطرودان از آن است. در میزانشن کاپیتالیستی، حد یقفی بر هدونیسم و گفتار مصرف‌گرایانه وجود ندارد؛ و تعیین‌کنندگی بازار از سویی و زادورشد سوژه بر مبنای خودبنیادی و خودآگاهی و انفرادگرایی کاپیتالیستی تام از سوی دیگر است که سیلان بسیاری از مظاهر سبک زندگی را پیش می‌برد. در سرمایه‌داری، آحاد بشری تحت نامی بورژوازی، "انسان"، در حیطه‌ی آزادی و برابری و حقوق بشر، در حیطه‌ی انفراد و مصرف و رأی، در حیطه‌ی لذت و خودآیینی، در جامعه‌ی مدنی زندگی می‌کنند و در یک کلام سوژه "کاپیتالیزه" شده است؛ دقیق‌تر این که به‌یمن همین وضعیت است که آحاد بشری خود را در قامت سوژه ادراک می‌کنند. در این سطح اساسی هیچ تفاوتی بین یک دختر بدحجاب یا شل حجاب طبقه متوسطی با یک دختر حجاب استایلی یا به‌اصطلاح شیک حجاب، حجاب لا‌کچری‌های مرفهی که چادر را با کوله‌پشتی روی آن و با کتانی‌شان ست می‌کنند، وجود ندارد؛ چندان فرقی بین پرسه‌زن‌های اندرزگو با بچه‌خوش‌تیپ‌های دانشگاه امام صادق یا میزبان و میهمانان حاضر در برنامه‌های تلویزیونی‌ای چون جهان‌آرا وجود ندارد.

مهسا امینی دچار حادثه‌ای شد که تحت روال خشونت‌آمیزی که در دواير انتظامی و امنیتی معمول است، چندان مورد عجیبی نیست. برخورد گاردهای شهرداری با دست‌فروشان در معابر شهری نیز واجد سطوح بالایی از خشونت است. از رئیس‌جمهور و کابینه‌اش تا رئیس و نمایندگان مجلس و تا مجری‌ها و کارشناسان برنامه‌های تلویزیونی همگی

داغ‌دار دختر خانم جان‌باخته شدند و ادبیات دیپلماتیک مزورانه را خوب اجرا کردند. تاکنون، تمامی عوامل فوت این فرد توسط مراجع ذی‌ربط و پزشکان ناظر نفی شده است، طوری که مایه تعجب می‌شود که پس اصلاً چرا مرگی اتفاق افتاده است. به هر حال، حادثه‌ای مبتنی بر یک روال خشونت‌بار انتظامی رخ داده است. این حادثه بر یک بستر مشخصی رخ داده و تبعات آن، که دامن گستر شده و در حد یک شورش تمام‌عیار خود را به منصفه ظهور رسانده، نیز بر همان بستر مشخص قابل تحلیل و تبیین است و دلالت‌های معین سیاسی آن را نیز بر همین بستر است که می‌توان فهمید.

اگر که تجاوز اصلی قدم‌نهادن در ساحت خیال و تصویر سوژه است، خیال نفس خودفرمان، لذا بیهوده نیست که هر مداخله‌ی گشت ارشاد را باید در سطح تجاوز درک کرد؛ و بیهوده نیست که گفته شود اگر این روزها دو سوی نزاع، ج.ا.ا و سرنگونی‌طلبی، چنین با هم در تقابل‌اند، چنین در تصورند که طرف مقابل تجاوزگر است: جنگ تصویرها، جنگ دو ساحت خیالین، و لذا نزاعی آیینی و سخت.^۳

حجاب دال سیالی است که سالیانی درازیست حول خود نبردی ایدئولوژیک را بین از سویی گفتمان رسمی جمهوری اسلامی و از سویی دیگر گفتمان سرنگونی‌طلبی رقم زده و دلالت سیاسی آن را زمینه‌ی مادی مشخص فعلی متعین می‌سازد. حجاب دالی است که پیشاپیش بر این بستر می‌تواند دلالت یابد و مسئله‌ایست که تعیین تکلیف‌های سترگ نیروهای متقابل و متعارض با هم، بر سر آن است که رخ می‌دهد. این که بر سر مرگ دختر جوان مسافری در تهران در حین بازداشتش توسط یگان گشت ارشاد نیروی انتظامی، چنین نزاع مدهش و عظیمی در گرفته است و نیروهای متعارض را وارد نزاعی تا سرحد مرگ و زندگی کرده است را می‌توان چنین خوانش کرد که یک خشم فروخورده و نارضایتی عام حاصل از آشکال گوناگون ظلم، به این بهانه، به یک‌باره فوران کرده و همه‌گان را با خود برده است. لیکن موضوع کاملاً وارون است: این سیالیت و محوریت دال حجاب است که هرکسی را با هر نارضایتی‌ای حول خود سازمان داده و به خیابان کشانده است. این دال سیال که از دلالت می‌گریزد، خود نقطه‌ی آژیدن همه‌ی نارضایتی‌ها شده است و از این قرار، جبهه‌ی گسترده‌ای که از قبل بر سر حجاب اختیاری وجود داشت را گسترده‌تر و

^۳ صالح نجفی کردوکار خیالین مسأله‌ی حجاب را تصدیق می‌کند، اما ناتوان از تشخیص وهله‌ی سیاسی مشخص‌اش، آن را حلقه‌ی مفقوده‌ی اقتصاد و سیاست، برای تحرک سراسری تمامی طبقات و اپوزیسیون و نارضایتی‌ها ارزیابی می‌کند. آری، هیچ کس از پیش به اندازه‌ی وی، به لحاظ نظری، ظرفیت مطالبه‌ی رفع حجاب اجباری را در بالفعل کردن قوه‌ی سرنگونی‌طلبی موجود در جامعه‌ی مدنی ایران و به خط کردن نیروهای سرنگونی‌طلب ادای دین نکرده است. (بنگرید به مصاحبه‌ی رحمان بوذری با صالح نجفی با عنوان «رفع حجاب اجباری: حلقه‌ی مفقوده‌ی پیوند اقتصاد و سیاست، درباره‌ی اعتراضات ۹۶، سازماندهی و فعالیت سیاسی، منتشره در تارنگاشت تر یازده)

فزون‌تر ساخته است. در زنجیره‌ی دلالتی شورش کنونی، این دال حجاب است که کانون به‌هم‌آمدن و آژیدن تمامی دال‌های نارضایی دیگر شده و به‌همین دلیل دلالت نهایی این زنجیره در نزد این دال^۴ باید دید این دال حجاب از کدام شکاف است که سیالیت یافته است. هیچ ذاتیت و پیش‌داده‌گی در دالی چون حجاب وجود ندارد که گفته شود حقانیت و پیش‌داده‌گی‌ای در آن وجود دارد. این شکاف وضعیت و گرایش‌های برآمده از آن و لذا نیروهای مادی و سیاسی‌صیورت یافته از آن است که سیالیت این دال را موجب شده و نزاعی را حول آن پیش می‌برند.

در نوشته‌های پیشین تبیین شد که دو شکاف بر سازنده‌ی وضعیت‌اند: تضاد کارمزدی و سرمایه و نیز شکاف جمهوری اسلامی ایران (ج.ا.ا) با امپریالیسم آمریکا و توضیح داده شد که دومی بر سازنده‌ی سوژکتیویته‌ی اپوزیسیون و رانه‌ی سرنگونی طلبی و اپوزیسیون‌یسم است. در خصوص خیزش‌های بی‌پیرایه‌ی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ چنین رفت که نه خود مبارزه‌ی طبقاتی بل که سرریز تروماتیک شکاف طبقاتی و تضاد کارمزدی و سرمایه بودند که بر بستر عملیات شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکا و بر زمینه‌ی "افول هژمونیک" امپریالیسم آمریکا، می‌توانستند منجر به "انهدام بی‌معنای اجتماعی" گردند. لذا با ابتدا بر این خیزش‌های بی‌پیرایه، کار حوزه‌ای به‌منزله‌ی یک جنگ موضعی مشخص، به‌مثابه‌ی پراتیکی سازمانده‌سیاسی تقریر گشت.

توضیح داده شد که شکاف بین ج.ا.ا با امپریالیسم آمریکا، رانه‌ی جنبشی برای بازگشت و آرام و قرارگیری در آغوش امپریالیسم است که تحت عنوان جنبش سرنگونی طلبی صورت‌بندی شد که از وهله‌های مشخصی چون استحال‌گرایی دوم خردادی، انقلاب مخملی ۸۸ و براندازی فعلی گذر کرده است. گذشته از این توضیحات، همین شکاف است که خودویژگی‌های ج.ا.ا را قابل تبیین می‌سازد: تجسد حکومتی و تن‌یابی سیاسی مقاومت در مقابل بازگشت به مدار امپریالیستی، می‌شود همان هسته‌ی سخت قدرت یا همان به‌اصطلاح بیت رهبری. بدین سبب است که این زایدی حکومتی که بر پیکره‌ی دستگاه ج.ا.ا نضج یافته، سیل استحال‌گرایی دوم خردادی و انقلاب مخملی ۸۸ بوده و در براندازی فعلی نیز نقطه‌ی کانونی هجوم است.

این درست است که حجاب اسلامی تمایزی را بین جمهوری اسلامی آمریکاستیز و خطوط ضد‌امپریالیست دایر می‌کرد، لیکن بیش‌وپیش از همه، تثبیت فرهنگی یک شکاف سیاسی بود؛ شکافی که پاییدن سرمایه در ایران در

^۴ رفیق وحید صمدی، در کامنتی در سایت تدارک در زیر نوشته‌ی «جامعه‌ای بی‌دفاع: پیرامون تراژدی قتل مهسا» رفیق بهمن شفیق فحوائی را عنوان می‌دارد که برطبق آن این وهله‌ی سیاسی مطالبه‌ی عام حجاب اختیاری اغماض شده و لذا "امپریالیستی‌بودن" را که درخورد خیزش‌های بی‌پیرایه‌ی ۹۶ و ۹۸ نبوده برای این شورش کنونی نیز متصف می‌داند. درست است که به دلیل افول هژمونیک امپریالیسم و افول جهانی لیبرالیسم، توانش بروز سیاست پرولتری بالاتر رفته است، لیکن این موضوع به معنای فسخ جنبش سرنگونی طلبی پروامپریالیستی نیست.

کوران انقلاب ۵۷، بدون آن ناممکن بود. تثبیت فرهنگی شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکا، خود را در افتراق و تمایزی فعال بازنمایی کرد: حجاب و پوشش اسلامی. لذا حجاب پیشاپیش تثبیت به شکل فرهنگی یک شکاف کاملاً سیاسی است و از این ره‌گذر و در وضعیت مشخص ایران امری است سراپا سیاسی، و تقلیل آن به صرف رویه‌ای فرهنگی-ایدئولوژیک یا دل‌خواست حاکمان مسلمان و یا خواهش امت حزب‌الله^۵، اغماض از همین سویی اساسی است: سویی سیاسی.

از همین روست که بی‌حجابی، بدحجابی یا شل‌حجابی در ج.ا.ا، تهاجم فرهنگی و لذا اقدامی سیاسی-امنیتی قلمداد می‌شود. خیلی ساده: یک زن بدحجاب، سنسورهای امنیتی سیستم را به صدا درمی‌آورد که اقدامی سیاسی و علیه امنیت ملی انجام شده است. برای مقابله با جرمی امنیتی-سیاسی که چنین متکثر و حادث و در جای‌جای کشور می‌تواند انجام شود یک دم‌ودستگاه عریض و طویل در مصوبه‌ی جلسه ۴۲۷ مورخ ۱۳/۱۰/۱۳۸۵ به‌خط شده است و نیز یک بازوی اجرایی پاکار، در آن: گشت ویژه‌ی ارشاد. برخلاف تصور برخی که عمل این کاردها را عملی اخلاقی-فرهنگی و امر به معروف و نهی از منکر تلقی می‌کنند، راست این است که اقدام آن‌ها مشخصاً اقدامی است امنیتی و به همان میزان جدی و خشن. بی‌حجابی یا بدحجابی، نه تخلف، بل که جرم است و آن‌هم جرمی با دلالت سیاسی مشخص.

گفته شد که ج.ا.ا نظام سرمایه‌داری متعارفی است و خوانش‌هایی چون عدم تعارف ج.ا.ا تا کجا خوانش‌هایی صرفاً گفتمانی-ایدئولوژیک، دموکراسی‌خواهانه و غیرپروولتری هستند. این که عنوان شود چون ج.ا.ا نظامی است متعارف، پس می‌شود آن را بدون قانون پوشش حجاب نیز تصور کرد، دقیقاً وهله‌ی شکاف و تثبیت فرهنگی این شکاف سیاسی را در مقوله‌ی حجاب نمی‌بیند.^۶ آری، به همان اندازه که پروسه‌ی افول هژمونیک امپریالیسم پیش رود، به همان اندازه نیز دلالت پروامپریالیستی عدم رعایت قانون حجاب نیز کم‌رنگ‌تر می‌شود و به همان اندازه هم رواداری ج.ا.ا در این خصوص بیش‌تر. قطعاً دولت‌های خواهان بازگشت به مدار امپریالیستی‌ای چون دولت خاتمی و روحانی، تساهلی لیبرالی به بدحجابی داشتند، چرا که دقیقاً خود در مسیر دلالت سیاسی این بدحجابی بودند؛ لیکن رواداری حاصل از کم‌رنگ‌شدن دلالت سیاسی بدحجابی، از جانب دقیقاً دولت‌های محورمقاوتی ارزانی خواهد شد، اما این نیز بدون کشاکش نخواهد بود. در این خصوص لازم است به گفته‌های کسانی چون عماد افروغ و علی‌اکبر رایفی‌پور و عزت‌الله

^۵ بنگرید به مقاله‌ی «سرسختی بیش‌انقلابی. تدبیر حاکمیت انقلابی» از مهدی گرایلو، منتشره در تارنگاشت مجله‌ی هفته.

^۶ به‌طور مثال بنگرید به صفحه‌ی توئیتر رفیق سعید آقام‌علی.

ضرغامی بیش تر دقت کنیم.^۷ حجاب نه تنها تاکنون محل نزاع و مکان تعیین تکلیف پوزیسیون و اپوزیسیون بوده است، زین پس نیز محل نزاع محور مقاومتی‌های سنتی و مدرن خواهد بود.

تثبیت فرهنگی یک شکاف سیاسی، یک خروج بورژوازی از مدار امپریالیستی، همان اندازه اقدامی ست بورژوازی^۸ که تحرکات مبتنی بر فسخ این تثبیت، خواست حجاب اختیاری یا لغو حجاب اجباری، کنشی ست بورژوا-امپریالیستی. واضح است که یک کمونیست هم‌دلی‌ای با حجاب اسلامی ج.ا.ا ندارد، لیکن، به دلایل پیش گفته، تبدیل این هم‌دلی به مطالبه‌ای اجتماعی و ایفای نقش سیاسی در این میان، همان اقدامی ست که باید از آن امتناع کرد. کمونیست‌ها با تحلیل لنینیستی وضعیت، فعل سیاسی طبقاتی-پرولتری منبعث از شکاف کارمزدی و سرمایه را پراتیک می‌کنند و در مقابل کشیده‌شدن تبعات این تضاد به درون مغاک شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکا دست به عمل می‌زنند و این دو، رئوس کلی عملیات کمونیستی در ایران کنونی هستند.

وظیفه‌ی کمونیستی دایر است بر ممانعت از احاله و فروگاهی مسئله‌ی زنان طبقه‌ی کارگر، هم زنان کارگر و هم زنان خانواده‌های کارگری، به سطح فمینیسم. زنان طبقه‌ی کارگر متحدان راستین این طبقه‌اند. بازتولید و بازتولید نسلی کالای نیروی کار بر پایه‌ی خانواده اساس ستم طبقاتی رواداشته شده به این زنان است و این مرز ساختاری کاپیتالیسم را هیچ سطحی از فمینیسم و حقوق (پیشاپیش بورژوازی) زنان قابلیت گذر ندارد.^۹ مرزهای سازمان‌دهی کمونیستی زنان طبقه‌ی کارگر را نیز دربرمی‌گیرد و شکل صحیح خود را می‌طلبد. سرمایه‌داری کارهای خانگی مبتنی بر بازتولید را تنها به صنعت بدل کرده است، کمونیسم آن‌ها را اجتماعی خواهد کرد:

ما در برآوردن نیازمندی‌های برنامه‌ی خود برای انتقال وظایف خانه‌داری و تعلیماتی از خانه‌های انفرادی به جامعه کاملاً جدی هستیم.^{۱۰}

^۷ همین‌طور است گفته‌های افرادی چون علی‌علیزاده، رضا رخشان، مهدی گرایلو و امید دانا، به‌عنوان محور مقاومتی‌های حاضر در فضای مجازی.

^۸ مقابله با این تثبیت را قطعاً یکی از وظایف کمونیست‌ها و مبارزین طبقاتی آن دوره‌ی انقلابی باید دانست و این سنجه را می‌بایست درخصوص قضاوت درباره‌ی جریان‌ات و سازمان‌های آن دوره، مدّ نظر داشت. لیکن پس از تثبیت آن و نیز پس از مرگ انقلاب ۵۷ و تکوین دولت بورژوازی ج.ا.ا خارج از مدار امپریالیستی، دیگر مقابله با حجاب اجباری نیروی خود را از شکاف ج.ا.ا و امپریالیسم آمریکا می‌گیرد.

^۹ در این خصوص بنگرید به «مارکسیسم و ستم بر زنان»، مقدمه‌ی دیوید مک‌نالی و سوزان فرگوسن بر کتاب «مارکسیسم و ستم بر زنان: به‌سوی نظریه‌ای یگانه» نوشته‌ی لیز وگل، با ترجمه‌ی سلیس رفیق توران فروزنده، نشر یافته در سایت افق روشن. کتاب لیز وگل نیز به تازگی با ترجمه‌ی فرزانه راجی منتشر شده است.

^{۱۰} به نقل از لنین در «خاطرات من از لنین: کلارا زتکین»، انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، اردیبهشت ۵۸، ص ۳۶.